



فریاد در استاد

سخن سردبیر

ای که تو را خوانده ایم...

وقتی داشتم فکر می کردم که برایت چه بنویسم، در قطار نشسته بودم و به منتهاالیه بی انتهای کویر نگاه می کردم و از تمام ما سوی الله تنها تو در ذهنم جولان می دادی. سمت را نمی دانستم، حتی لحظه ای تصور کردن چهره ات هم برایم سخت بود اما صدای پایت را به خوبی پر زدن پرنده ای در کویر می شنیدم.

راستش را بخواهی سابقه ی فکر کردن ما به تو بر می گردد به چند روز قبل از اینکه روی صندلی کنکور بنشینم، به آن زمان که خودت هم حتی فکرش را نمی کردی که نیش خیابان قریب پاتوق شش، هفت ساله ات خواهد شد، به همان زمانی که به آخرهای دوره ی تاریخ ادبیات و فرمول های طاقت فرسای شیمی رسیده بودی و در مجال این بودی که یک روز مانده به کنکور درس بخوانی یا استراحت کنی!

خلاصه قبل از آنکه سرنوشت دست تو را بگیرد، تعهدی افسار ذهن ما را گرفته بود تا برایت کاری کنیم.

کاری از جنس نمک گیر کردنتان حال که دانه دانه جمله های واحه را میخوانی، از طرف تمام بچه های انجمن می گویم نون و نمکمان گوارای وجودتان دوست عزیزم ما هر روز در کویر ذهنمان با اندیشیدن به تو به واحه ای می رسیم بس آباد

به قول شاعرگفتنی:
خرابم مثل خرمشهر
ولی تو خرم آبادی

از آنجایی که اینروزها دانشگاه‌ها میزبان صاحبخانه‌هایی جدید هستند و زمانی هم تا روز ملی‌مان باقی نمانده، برآن شدیم که معرفی‌ای هرچند مختصر خدمت دوستان گرامی که به‌تازگی تجربه شگرف گذشتن از سردر بتونی دانشگاه تهران را ازسرگذرانده‌اند و احتمالاً بعداز اولین ملاقات، سر و دهنی کج کرده که «همچین مالی هم نبود» داشته باشیم.

البته پس ازقبولی در دانشکده نشی خیابان قریب، «ظاهراً» فرصت عبور هرروزه را ازآن پنجاه تومنی عظیم الشان از دست داده‌اید، اما با ورود به پردیس مرکزی و مشاهده‌ی کلونی های دامپزشک درگوشه و کنار پردیس، متوجه میشوید که به «ظواهر» توجه نکنید! اکنون که درحال نگارش این متن هستیم، افتخار آشنایی با هیچ‌یک از شما را ندارم، اما یقین دارم به‌جز آن یک هزارم درصدی که ازبجگی آرزوشان بوده دکتر حیوانات شوند، باقی بزرگواران چیزی بین انتخاب ۱۴۰ تا ۱۵۰ام به این سرنوشت دچار شده‌اند؛ و پس از تدارک مراسم آبرومندانه‌ی کفن و دفن «آرزوی پزشکی» (که قطعاً مستحضرید امروز روز، بشریت به دودسته تقسیم میشوند: یا پزشکند یا درآرزوی بصرمیرند)، سرکوفتها و رفتارهای ترحم آمیز دوستان و نزدیکان که: «اشکال نداره حالا دانشگاهت که خوبه!» یا «از

سربازی رفتن که بهتره!!» و تیرخلاصشان که: «تلاش کن ارشد لااقل قبول شی!!!»؛ و یا باز شدن باب شوخی‌های لطیف و صمیمانه‌ی فامیلی که پسرعمه‌زایی پسرعموزایتان را جلو می‌آورد و از شما میخواهد که معاینه‌اش کنید و آن یکی پسرعمه‌زا بالبخندی ملیح خاطر نشان میکند که «بابا این متخصص حیوانات اهلیه نه وحشی» شروع میشود؛

و این تازه شروع داستان دامپزشک شدن ماست... قطعاً مستحضرید که اصولاً در کشور عزیز و پهناور ایران کلمه «دکتر»، صرفاً جهت خطاب کردن پزشکان بکاربرده میشود و اگر شما در دیگر رشته‌ها مثل فلسفه، کامپیوتر،... فول پروفیسور هم باشید به چشم نمی‌آید. و به‌همین دلیل مثلاً اگر دو دوست به اسم «فلان» داشته باشید، که یکی همکلاسیتان و دیگری دانشجوی پزشکیست، و مادرتان بگوید فلانی زنگ زد و شما بپرسید کدام فلانی، دراین مواقع اگر با نگاه عاقل اندر سفیه مادران و پاسخش که: «همون دکتره دیگه!» مواجه شدید، هرگز انتظار شنیدن صدای همکلاسیتان را پشت خط تلفن نداشته باشید! خب! حالا دیگر وارد دانشکده شده‌اید و هفته اول را نیز سپری کرده‌اید؛

اما یک مشکل بزرگ، حل نشده باقی مانده! عکس پروفایل ویست اینستاگرام! تا یکی

دوهفته‌ی اول که سردر دانشگاه جواب میدهد؛ اما بعدش چه؟ کافیسست سری به کلینیک روبروی دانشکده بزنید! همانطور که مشاهده خواهید کرد درون کلینیک مملو از انواع و اقسام سگ و گربه‌هایست که درانتظار آغوش شما جهت گرفتن سلفی «من و دخترک کوچولوم همین الان یهویی» هستند! باوجود آپشن کلینیک، پروفایل‌های شما تا شش سال بیمه خواهند بود.

اما از تمام این تلخندها که بگذریم، یادتان باشد شما وارد رشته‌ای منحصر به فرد شده‌اید، که بسیاری از اتفاقات اعجاب‌برانگیزی که برای یک فرد غیر دامپزشک آرزوست، برای شما خاطره خواهد بود. مثلاً فقط یک دانشجوی دامپزشکیست که در سلف میتواند بگوید: «امروز نهار همونیه که تشریح یا جراحی کردیم!»....

و یا فقط یک دانشجوی دامپزشکی، دیالوگ ماندگار شب امتحانش «من غلط کنم تخصص شرکت کنم» است، و بعد از کلاس‌های عملی قادر به استفاده از وسایل نقلیه عمومی نیست، چرا که دامپزشکی که از دو کیلومتری بوی فرمالین ندهد که دامپزشک نیست!

و باز هم فقط یک دانشجوی دامپزشکی میفهمد «حدود نیمی از عوامل بیماری‌زا در انسان، منشأ حیوانی دارند و بیش از نیمی از عوامل عفونی بیماری‌زا در انسان از حیوانات به انسان منتقل

میشوند، پس پرواضح است که بیماری‌های قابل انتقال بین حیوان و انسان ابتدا توسط دامپزشکان پیشگیری میشود و با درمان دام‌ها، زمینه بروز و انتقال آن به انسان کاهش میابد».

بگمانم متوجه شدید که مهمترین فرد در سلامت سفره‌ی غذای مردمتان هستید!

حتماً اینروزها اسم «بیوتروریسم» به‌گوشتان خورده است؛ این که ۸۰٪ عوامل بیوتروریسم منشأ حیوانی دارند، چطور؟

پس میتوانید از ستونهای پدافند غیرعامل کشورتان نیز محسوب شوید

اسم دکتر شیمی و بابامخیر و ده‌ها چهره ماندگار دیگر را که هم‌رشته‌تان بودند را چطور شنیده‌اید؟ درباره نقش مهمتان در واکسن و سرم سازی و انستیتوپاستور و پژوهشکده رویان و مرکز تحقیقات قلب و کلونینگ چه؟؟....

دگر آنکه...

«تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل»....

پیراهن های جدید مردانه قواره بزرگ رسید!

اکنون که این متن را می‌خوانید، از مرحله‌ی شوک پس از مشاهده‌ی تفاوت فاحش بین تصور و واقعیت گذر کرده و ساکن خیابان امیرآباد هستید.

احتمالاً تا چند روز پیش، باتوجه به اینکه سهمیه‌ی تحصیل در مقطع دکتری حرفه‌ای دانشگاه مادر کشور را کسب کرده‌اید، خود را در کاخی رؤیایی متصور می‌شدید، «خوابگاه» نام؛ که در بدترین حالت که بخت یارتان نبوده باشد و در صدقابل توجهی از تصوراتتان نیز ناشی از توهم باشد و طعم استخر و سونا و جکوزی را نچشید، دیگر خانه‌ی مبله‌ی دونفره‌ی ۱۰۰ متری که روی شاخش است. ولی اکنون که چند روزی از سکونتتان میگذرد، قطعاً به دز بالای توهم خویش و جمله‌ی قصار «داداچ داری اشتباه فکر میکنی» ایمان آورده‌اید. اما همین اتاق‌های حدوداً ۲۰ متری ۳ تا ۵ نفره که به‌طور معمول مخصوصاً در سال‌های اول که خوشحال و فارغ از

هرنوع مشکل (شامل درس و شکست‌های عشقی متعدد) در آن روزگار میگذرانید، جمعیت کمتر از ده نفر را به‌خود نمی‌بینند، بهانه‌ای میشوند جهت کسب تجاری دلچسب. معمولاً در یکی دوماه اول، دوستان فاز دل‌تنگی و تنهایی و غربت برداشته و با هشتگ‌هایی از قبیل #لعنت_به_فاصله، موفق به فتح بابی سترگ در عرصه‌ی اینستاگرام خواهند شد؛ اما پس از چندی که با قابلیت‌های خوابگاه آشنا شدند، به تدریج درمیابند که در زندگی میتوان به جای غر زدن، قر دادن را پیش گرفت. مثلاً شما در اواسط ترم یک بافرض ۵ نفره بودن هر اتاق، متوجه خواهید شد که هر انسان میتواند ۵۰ تا ۶۰ روز در سال متولد شده باشد، آن هم دقیقاً ساعت ۱۲ شب به بعد؛ که قاعدتاً نتیجه‌اش میشود جشن و پایکوبی شبانه در تمام طول سال. و یا زمان‌هایی که خوابگاه غذا نمی‌دهد، مواد غذایی همچون خیارشور که در خانه جزء مشتقات و مخلفات سفره به

حساب می‌آید و گاهی نیز مورد بی‌اعتنایی واقع میشود، در خوابگاه وعده‌ی غذایی کامل و شکم پر کن محسوب میشود؛ آن هم چه خیارشوری! خیارشوری حاصل دسترنج خویش! نه اینکه شورکننده‌ی خیار و یا به‌عبارتی سازنده‌ی این وعده‌ی کامل غذایی شما باشید؛ و حتی نه اینکه با پول حاصل از عرق جبین خود اقدام به تهیه‌ی آن کرده باشید؛ نه! صرفاً اشاره به یکی از اولین تجربه‌هایتان دارد؛ «به تنهایی» خرید کردن! زین پس شما قادر به چشیدن طعم شیرین خیلی از این «به تنهایی»‌ها خواهید بود؛ به تنهایی لباس شستن، اتو زدن، اتاق مرتب کردن (که البته بدلیل فاصله‌ی زیاد بین دو بازه‌ی زمانی انجام این کار، بهتر است بگوییم «خانه‌تکانی»!)، رفت و آمد... که البته با خواندن این شق القمرها به عنوان اولین تجربه، میتوانید به زندگی جلیبکی پیش از خوابگاه نیز پی ببرید! پس از اتمام سال اول، در مسیر بازگشت به خانه، علاوه بر تأمل بر

تفاوت فاحش معدل دیپلم و سال اول دانشگاه، به «خود» قبل از خوابگاه و بعد از آن نیز فکر خواهید کرد. در این شش سال درمیابید که چطور با شرایط و آدم‌های مختلف سازگار شوید و گلیم خودتان را از آب بیرون بکشید.

به لطف هم اتاقیان گرام، حالا شما برای خودتان یک پا عکاس و پزشک و موسیقی دان شده‌اید و با انواع و اقسام گویش‌های مختلف آشنا. حس بزرگ شدن و استقلال را با تک تک سلول‌هایتان احساس خواهید کرد. خلاصه‌که... پسر باشی یا دختر، فرقی ندارد؛ + خوابگاهی که شوی حس میکنی چقدر «مرد» شده‌ای....

vahe.vet@gmail.com

https://telegram.me/vahe_vet_ut

۰۹۱۱۷۹۷۴۴۶۰